

هشدارهای موازی - شماره چهار

مبانی ایمان و خطر فراموشی: درس‌هایی از نبوت و تاریخ

Jeff Pippenger

2023-08-08

او دانش را به چه کسانی تعلیم دهد؟ و آموزه را به چه کسانی بفهماند؟ به آنان که از شیر گرفته شده‌اند و از پستان‌ها جدا شده‌اند.

زیرا باید فرمان بر فرمان، فرمان بر فرمان؛ سطر بر سطر، سطر بر سطر؛ اندکی اینجا و اندکی آنجا:

زیرا با لب‌های الکن و زبانی دیگر با این قوم سخن خواهد گفت. به آنان گفت: این است آرامش که به آن می‌توانید خستگان را آرام کنید؛ و این است مایه تجدید قوا؛ اما آنان نخواستند بشنوند.

اما کلام خداوند برای ایشان چنین شد: فرمان بر فرمان، فرمان بر فرمان؛ خط بر خط، خط بر خط؛ اندکی اینجا و اندکی آنجا؛ تا بروند و واپس بیفتند و شکسته شوند و در دام افتاده، اسیر شوند. اشعیا ۹:۲۸-۳۱.

به این آیات از اشعیا بارها در لوح‌های حبقوق پرداخته شده است. در اینجا لازم است فقط به اختصار اشاره کنم تا یکی دو نکته از آن آیات پیشین برگیرم و به بحث کنونی بیفزایم. این بخش قومی را نشان می‌دهد که در آزمونی مردود می‌شوند، زیرا «می‌روند، به عقب می‌افتند، شکسته می‌شوند، به دام می‌افتند و گرفته می‌شوند». آنان مردمی بودند که در آزمونی درباره اینکه خدا می‌خواست چه کسانی را «تعلیم دهد» تا «دانش» یا «آموزه» را «بفهمند»، مردود شدند. این آزمون مبتنی بر فهم افزایش دانش بود، پس همان آزمونی بود که در باب دوازدهم دانیال، دانیان را از شریران جدا می‌کرد، زیرا همه انبیا همداستان هستند و پایان جهان را مشخص می‌کنند. در باب دوازدهم دانیال، «دانیان» می‌فهمند، اما «شریران» افزایش دانش را نمی‌فهمند.

مردمانی که در بخش اشعیا از آنان سخن می‌رود، به وسیله «کلام خداوند» که «نمی‌خواستند بشنوند» آزموده شدند. و همان «کلام خاص خداوند» که آن را رد کردند—و می‌توانست به آنان امکان دهد تا افزایش «دانش» را «درک» کنند—قاعده‌ای کتاب مقدسی بود که مشخص می‌کند چگونه باید تاریخ‌های نبوی را به درستی هم‌ردیف کرد. کسانی که در بخش اشعیا سقوط می‌کنند، آن قاعده را رد کردند که می‌گوید برای فهم یک تاریخ نبوی باید آن خط را «اندکی اینجا و اندکی آنجا» بجویید. آن کلام خداوند که آزمونی پدید آورد و ایشان آن را رد کردند، فن‌گزینش خطوط نبوی از اینجا و آنجا، و سپس در موازات نهادن یکی از آن خطوط برگزیده تاریخ نبوی با دیگر خطوط تاریخ نبوی هم‌موضوع بود. موفقیت این کوشش برای نهادن خط بر خط به این شیوه، وابسته است به به‌کار بستن قواعد اصیل تفسیر نبوی. آن قواعد، که «فرامین» نیز هستند، باید کنار هم گردآوری شوند و در اینجا و آنجا کتاب مقدس یافت می‌شوند. دوشیزگان اشعیا که در آزمون مردود می‌شوند، چنین می‌کنند چون فراموش می‌کنند مهم‌ترین چیزی را که نباید فراموش می‌کردند، و آن اینکه تاریخ تکرار می‌شود.

ما برای آینده هیچ ترسی نداریم، مگر اینکه راهی را که خداوند ما را در آن رهبری کرده است و تعلیمات او را در تاریخ گذشته‌مان فراموش کنیم. Life Sketches، ۱۹۶.

خدا پدیدآورنده آشفتنگی نیست، و یکی از نقاط اتکای این حقیقت آن است که هر پیامبر در کتاب مقدس همان خط نبوت را نشان می‌دهد. همه آنان رویدادهای یکسانی را بر آن خط نمی‌بینند، اما

سخن همواره از همان رشته رویدادها در پایان جهان است. اینها رویدادهایی اند که به پایان مهلت فیض می‌انجامند، و پس از آن هفت بلای آخر می‌آید که با بازگشت دوباره مسیح خاتمه می‌یابد. روایت یک پیامبر شاید درباره قوم وفادار خدا در آن سیر تاریخی باشد، اما شهادت پیامبری دیگر ممکن است درباره قوم بی‌وفای خدا، یا درباره ایالات متحده، واتیکان، سازمان ملل متحد، بازرگانان زمین یا اسلام باشد؛ ولی همواره همان خط است.

پیام ایلیا در کتاب ملاکی، همچنین پیام‌هایی که در فصل‌های یک، چهارده و هجده مکاشفه آمده‌اند، و پیام فصل‌های یازده و دوازده دانیال، همگی همان پیام‌اند. همه در یک خط سیر تاریخی واحد قرار دارند، اما هر یک سهم ویژه خود را در این روایت دارند.

آنچه تقریباً به‌طور همگانی درباره آن پیام ویژه بد فهمیده می‌شود، این است که آن تنها اندکی پیش از پایان مهلت بشر به قوم خدا آشکار می‌شود. با دانستن اینکه آن پیام ویژه همواره هشدار می‌دهد که پایان مهلت به‌زودی فرا می‌رسد، شاید روشن‌ترین نمونه پایان مهلت در کتاب مقدس را بررسی خواهیم کرد.

هر که ظالم است، همچنان ظالم بماند؛ و هر که ناپاک است، همچنان ناپاک بماند؛ و هر که عادل است، همچنان عادل بماند؛ و هر که مقدس است، همچنان مقدس بماند. مکاشفه ۱۱:۲۲.

پیش از آنکه پایان زمان آزمایشی در قدس آسمانی با کلمات آیه یازدهم اعلام شود، باید پیامی نبوی هشداردهنده ویژه از کتاب مکاشفه که مهرش برای بندگان خدا گشوده می‌شود، آشکار گردد.

و به من گفت: سخنان نبوت این کتاب را مهر مکن، زیرا زمان نزدیک است. آن که ستمکار است، بگذار همچنان ستمکار بماند؛ و آن که پلید است، بگذار همچنان پلید بماند؛ و آن که عادل است، بگذار همچنان عادل بماند؛ و آن که مقدس است، بگذار همچنان مقدس بماند. مکاشفه یوحنا ۱۰:۲۲، ۱۱.

اندکی پیش از هفت بلای آخر، قرار است پیامی نبوی ویژه وجود داشته باشد که از سوی قوم خدا شناخته شود. هنگامی که آن «زمان نزدیک است»، «نبوت این کتاب» (نبوت کتاب مکاشفه) که مهر و موم شده است، باید گشوده شود. تنها نبوتی که در کتاب مکاشفه مهر و موم شده، نبوت هفت رعد است.

و دیدم فرشته‌ای دیگر و نیرومند که از آسمان فرود می‌آمد، پوشیده در ابر؛ و رنگین‌کمانی بر سر او بود، و چهره‌اش چون خورشید، و پاهایش چون ستون‌های آتش. و در دست خود کتابی کوچکی باز داشت؛ و پای راستش را بر دریا نهاد و پای چپش را بر زمین، و با صدای بلند فریاد زد، چنان‌که شیری غرش می‌کند؛ و چون فریاد زد، هفت تندر آواز خود را برآوردند. و چون آن هفت تندر آواز خود را برآوردند، خواستم بنویسم؛ اما آوازی از آسمان شنیدم که به من می‌گفت: آنچه را که آن هفت تندر گفتند، مهر کن و ننویس. مکاشفه ۱۰:۴-۱۱.

اندکی پیش از آنکه مهلت بشر به پایان برسد، وقتی که «زمان نزدیک است»، مهر از حقیقتی ویژه در کتاب مقدس برداشته خواهد شد که «اموری که به‌زودی باید واقع شوند» را مشخص می‌کند. فرشته نیرومند باب ده مکاشفه عیسی مسیح است که همچون شیری فریاد برآورد.

فرشته نیرومندی که به یوحنا تعلیم داد، کسی جز خود عیسی مسیح نبود. نهادن پای راستش بر دریا و پای چپش بر خشکی، نشان می‌دهد که او در صحنه‌های پایانی مناقشه بزرگ با شیطان چه نقشی ایفا می‌کند. این موضع بیانگر قدرت و اقتدار برتر او بر سراسر زمین است. این مناقشه از عصری به عصر دیگر قوی‌تر و پُرسخت‌تر شده و همین‌گونه ادامه خواهد یافت تا صحنه‌های پایانی، آنگاه که کارکرد استادانه نیروهای تاریکی به اوج خود برسد. شیطان، متحد با انسان‌های

شریر، تمام جهان و کلیساهایی را که محبت حقیقت را نمی‌پذیرند، فریب خواهد داد. اما آن فرشته نیرومند توجه می‌طلبد. او با صدای بلند فریاد می‌زند. او باید قدرت و اقتدار صدای خود را به کسانی که برای مخالفت با حقیقت با شیطان متحد شده‌اند نشان دهد. تفسیر کتاب مقدس ادونتیست‌های روز هفتم، جلد ۷، ۹۷۱.

در نهایت، «کلیساهایی» که «شیطان» فریب می‌دهد، فریب می‌خورند زیرا محبت «حقیقت» را نپذیرفتند. واژه «حقیقت» در آن بخش از رساله دوم به تسالونیکیان که خواهر وایت همین‌اکنون به آن اشاره کرد، واژه اصلی یونانی‌ای است که از واژه عبری ترجمه شده به «حقیقت» مشتق شده است؛ واژه‌ای که از سه حرف عبری تشکیل شده و نمایانگر آلفا و امگا است. آیا هیچ شاهد کتاب مقدسی وجود دارد که نشان دهد آن حقیقتی که با قاعده ذکر نخستین پیوند دارد و صفتی از شخصیت مسیح را نمایان می‌سازد، همان حقیقتی است که رد می‌شود و در نتیجه گمراهی شدید پدید می‌آورد؟

اکنون، ای برادران، به خاطر آمدن خداوند ما عیسی مسیح و گرد آمدن ما نزد او، از شما خواهش می‌کنیم که به این زودی در اندیشه‌تان متزلزل نشوید و آشفته نگردید، نه از روح، نه از کلام و نه از نامه‌ای که گویا از جانب ماست، چنان‌که گویی روز مسیح نزدیک است. مبادا کسی به هیچ وجه شما را بفریبد؛ زیرا آن روز نخواهد آمد، مگر آنکه نخست ارتدادی رخ دهد و آن مرد گناه، پسر هلاکت، آشکار گردد؛ کسی که با هر آنچه خدا نامیده می‌شود یا مورد پرستش است مخالفت می‌کند و خود را برتر از همه می‌افرازد، چنان‌که همچون خدا در هیكل خدا می‌نشیند و خود را خدا می‌نمایاند. آیا به یاد ندارید که وقتی هنوز نزد شما بودم، این امور را به شما می‌گفتم؟ و اکنون می‌دانید چه چیزی باز می‌دارد تا او در زمان خود آشکار شود. زیرا راز بی‌قانونی هم‌اکنون در کار است؛ تنها آن که اکنون مانع است، همچنان باز خواهد داشت تا از میان برداشته شود. و آنگاه آن شریر آشکار خواهد شد که خداوند او را با دم دهان خود نابود خواهد کرد و با درخشندگی آمدن خویش از میان بر خواهد برد؛ همان که آمدنش مطابق عمل شیطان است، با هر قدرت و آیات و عجایب دروغین، و با هر فریبندگی ناراستی در میان کسانی که هلاک می‌شوند، زیرا محبت حقیقت را نپذیرفتند تا نجات یابند. و از این رو خدا بر آنان گمراهی نیرومندی می‌فرستد تا دروغی را باور کنند، تا همه کسانی که حقیقت را باور نکردند بلکه در ناراستی لذت بردند، محکوم شوند. دوم تسالونیکیان ۱: ۲-۱۲.

این بخش از تسالونیکیان در لوح‌های حقوق بارها مورد بحث قرار گرفته است، بنابراین در این مقطع به توضیحی کوتاه بسنده می‌کنیم. آنچه خواهر وایت «عمل شگفت‌انگیز شیطان» می‌نامد همان چیزی است که پولس آن را «کار شیطان با هر قدرت و آیات و عجایب دروغین» می‌نامد. کار فریبنده‌ای که خواهر وایت و پولس شناسایی کرده‌اند از قانون روز یکشنبه در ایالات متحده آغاز می‌شود.

«با صدور فرمانی که برخلاف قانون خدا، نهاد پاپی را الزام‌آور می‌سازد، ملت ما به طور کامل از راستکاری جدا خواهد شد. وقتی پروتستان‌یسم دست خود را از فراسوی شکاف برای فشردن دست قدرت رومی دراز کند، و هنگامی که بر فراز ورطه دست در دست روح‌گرایی نهد، و زمانی که تحت نفوذ این اتحاد سه‌گانه کشور ما هر اصل قانون اساسی خود را، به‌عنوان حکومتی پروتستان و جمهوری، نفی کند و برای ترویج اکاذیب و گمراهی‌های پاپی تمهیداتی فراهم آورد، آنگاه خواهیم دانست که زمان عمل شگفت‌انگیز شیطان فرا رسیده و پایان نزدیک است.» شهادت‌ها، جلد ۵، صفحه ۴۵۱.

در این بخش از تسالونیکیان که در حال بررسی آن هستیم، پولس پاپ را در پایان جهان با چهار اصطلاح متفاوت معرفی می‌کند. پاپ «مرد گناه» است، او «پسر هلاکت» است، او همان «راز بی‌قانونی» و «آن شریر» است. پولس افزون بر این چهار نام، چند ویژگی دیگر پاپ را نیز بیان می‌کند، زیرا به ما خبر می‌دهد که پاپ (که در روزگار پولس هنوز در آینده بود) «در زمان خود آشکار خواهد شد».

پاپ «در زمان خودش آشکار خواهد شد» و روشن‌ترین دلیل کتاب مقدسی—هرچند به هیچ‌وجه تنها حقیقت کتاب مقدسی نیست—این است که پاپ کلیسای رومی، مطابق پیشگویی‌های کتاب مقدس، ضد مسیح است؛ و این امر به‌وسیله هفت ارجاع متفاوت و مستقیم در کتاب مقدس ثابت می‌شود که «زمانی» را مشخص می‌کنند که پاپیت بر زمین مسلط می‌شود، همان «زمانی» که بشر آن را دوران تاریک می‌نامد. کتاب مقدس با مشخص کردن مکرر دوره دقیق «زمان»—از ۵۳۸ تا ۱۷۹۸—که طی آن پاپیت بر جهان حکومت می‌کرد، پاپ را به‌عنوان پاپیت آشکار می‌سازد. پولس گفت که او در زمان خودش آشکار خواهد شد.

پولس همچنین بیان می‌کند که پاپ همان کسی است که «با هر آنچه خدا نامیده می‌شود یا مورد پرستش است مخالفت می‌کند و خود را فراتر می‌افزاید؛ تا آنجا که چون خدا در هیکل خدا می‌نشیند و خود را خدا می‌نمایاند.» از جمله، این نشان می‌دهد که ضد مسیح نبوت کتاب مقدس نمادی مذهبی است. او نه هیتلر است و نه اسکندر کبیر. این، تشخیص پاپ را بیش از پیش محدود می‌کند، زیرا او صرفاً یک مستبد مذهبی نیست، بلکه مستبدي مذهبی است که ادعا می‌کند در هیکل خداست. ضد مسیح ادعا می‌کند که در درون کلیسای مسیحی بر مسند نشسته است.

به گفته پولس و دانیال، هنگامی که پاپ در کلیسای مسیحی ادعایی خود است، خصلت شیطان را بروز می‌دهد؛ همان شیطانی که می‌خواست بر تخت خدا بنشیند و بر همه چیز برتری یابد. می‌گویم پولس و دانیال، زیرا بیشتر مفسران کتاب مقدس بر این باورند که وقتی پولس نشان می‌دهد یکی از ویژگی‌های پاپ این است که او خودشیفته‌ای تمام‌عیار است، پولس در واقع صرفاً از توصیف پاپ در فصل یازدهم کتاب دانیال نقل می‌کند؛ آنجا که دانیال می‌نویسد:

و پادشاه مطابق اراده خود عمل خواهد کرد؛ خود را برافراشته و خود را برتر از هر خدایی بزرگ خواهد داشت، و سخنان شگفت‌انگیزی بر ضد خدای خدایان خواهد گفت، و تا زمانی که غضب به انجام رسد کامیاب خواهد بود؛ زیرا آنچه مقرر شده است انجام خواهد یافت. دانیال ۱۱:۳۶.

هنگامی که پولس به خوی خودشیفته پاپ می‌پردازد، آیه‌ای از دانیال را به نقل به مضمون بازگو می‌کند و بیان می‌کند که این پاپ است که «مخالفت می‌ورزد و خود را برتر از هر آنچه خدا نامیده می‌شود یا پرستیده می‌شود می‌افزاید؛ تا آنجا که چون خدا در هیکل خدا می‌نشیند و خود را خدا می‌نمایاند.» آیه‌ای در دانیال که خصلت پاپیت را مشخص می‌کند، همچنین به «زمانی» اشاره دارد که مقرر شده بود تا «آشکار کند» که پاپیت ضد مسیح است؛ چنان‌که در آن تصریح می‌شود که پاپیت تا وقتی که «خشم به پایان رسد» «کامیاب» خواهد بود.

«خشم» در سال ۱۷۹۸ پایان یافت؛ پس دانیال در آن آیه (هرچند این یکی از هفت مورد صریح در کتاب‌های دانیال و مکاشفه که در آن به دوره ۱۲۶۰ ساله اشاره شده نیست)، با این حال قدرت پاپی را مستقیماً شناسایی می‌کند و نشان می‌دهد که آن، به تعبیر یوحنا، در سال ۱۷۹۸ «زخم مرگبار» دریافت کرد. بنابراین، آیه پایان دوره حکومت پاپی را مشخص می‌کند، هرچند مدت این حکومت را معین نمی‌سازد.

در این بخش، پولس همچنین قدرتی را شناسایی می‌کند که مانع می‌شد نهاد پاپی در سال ۵۳۸ کنترل جهان را به دست بگیرد، هنگامی که اظهار داشت تسالونیکیان که برایشان می‌نوشت از پیش این حقیقت خاص را می‌دانستند. او این پرسش را مطرح کرد: «آیا به یاد ندارید که وقتی هنوز نزد شما بودم، این چیزها را به شما می‌گفتم؟» او به آنان یادآوری می‌کند که آنان از پیش می‌دانستند «آنچه بازمی‌دارد» (یعنی بازمی‌دارد) نهاد پاپی را تا آنکه «در وقت خود آشکار شود». آن قدرتی که پیش‌تر وجود داشت و مانع می‌شد نهاد پاپی کنترل جهان را به دست گیرد، همان قدرت حاکم بر جهان در زمانی بود که پولس نامه را نوشت. آن، روم بت‌پرست بود. پولس نوشت که روم بت‌پرست باید «از

سر راه برداشته شود» تا نهاد پاپی بتواند کنترل جهان را به دست گیرد.

همین فهم بود که ویلیام میلر را به این شناخت رساند که قدرتی که در کتاب دانیال با عنوان «دائمی» نمادین شده، روم بت‌پرست است. ادونتیسیم اذعان می‌کند که ساختار، و در نتیجه همه دریافت‌های نبوی ویلیام میلر، بر فهم او از کتاب‌های دانیال و مکاشفه استوار بود و اینکه آن دو کتاب به دو قدرت ویرانگر روم بت‌پرست و روم پاپی می‌پردازند. در بخش مربوط به تسالونیکیان، میلر از پیش می‌دانست — چنان‌که هر پروتستانی در روزگار او می‌دانست — که پاپ ضد مسیح است؛ وقتی دریافت که روم بت‌پرست قدرت تاریخی‌ای است که پیش از حاکمیت پاپی قرار داشت و اینکه پولس تصریح کرده بود که روم بت‌پرست باید پیشاپیش برداشته شود تا پاپی‌گری بر تخت جهان بنشیند، آنگاه این را با کتاب دانیال و «دائمی» پیوند داد؛ جایی که سه بار آمده است که «دائمی» باید «برداشته شود» پیش از آنکه پاپی‌گری زمام جهان را به دست گیرد. شهادت پولس به میلر امکان داد دریابد که «دائمی» دانیال همان روم بت‌پرست است، و از آن پس توانست تشخیص دهد که دو قدرت ویرانگر دانیال عبارت‌اند از روم بت‌پرست و روم پاپی. این حقیقت شالوده جنبش میلری است. ادونتیسیم امروزه بی‌تردید کار میلر را رد می‌کند، اما همچنان می‌داند که این مرور روند رشد فهم میلر از «دائمی» در دانیال نشان می‌دهد که آن قدرتی که به گفته پولس تا برداشته شدنش «بازدارنده» برآمدن قدرت پاپی بود، همان روم بت‌پرست بوده است، و این، تحلیل درستی از اندیشه میلر در این مباحث است.

با این حقیقت که «دائمی» در کتاب دانیال نمادی از روم بت‌پرست بود که بر پادشاهی روم پاپی پیشی داشت، پادشاهی‌ای که دانیال آن را به‌عنوان «مکروه ویرانی» معرفی کرده بود، میلر توانست زمان‌های نبوی مربوط به پادشاهی‌های نبوت کتاب مقدس را بازشناسد؛ و چون ذهنش به این بینش‌ها گشوده شد، او مجموعه‌ای از حقایق را گرد آورد که بنیان‌های ادونتیسیم را تشکیل می‌دادند. آن حقایق در دو لوح نمودارهای پیشگام ۱۸۴۳ و ۱۸۵۰ ثبت شد. آن حقایق بنیاد ادونتیسیم‌اند و بر شناخت «زمان» استوار بودند. تاریخ زمان برپایی آن بنیان‌ها موضوع اصلی «لوح‌های حبقوق» است.

آنچه در لوح‌های حبقوق به آن اشاره نشده این است که بنیادهایی که بر اساس زمان استوار بودند، ساختاری پدید آوردند که دید لازم را برای نسل آخر فراهم می‌کند تا دریابد که حقایقی وجود داشته که به‌عنوان بنیادها نمایانده شده بودند. یک حقیقت نخستین وجود داشت که نخستین سنگ نهاده شده در بنیاد بود، اما «دائمی» در کتاب دانیال نخستین حقیقت میلر نبود. حقیقتی که قرار بود نخستین سنگ در بنیادی باشد که میلر برای ساختنش برانگیخته شده بود، «هفت زمان» لایوان بیست‌وشش بود، اما بدون حقیقت «دائمی»، میلر ساختار نبوتی را که لازم بود تشخیص دهد تا پیام فرشته اول را ارائه کند، تشخیص نمی‌داد. ساختار او قرار دادن نبوت در چشم‌انداز دو قدرت ویرانگر بود. میلر به اژدها (روم بت‌پرست) و وحش (پاپی‌گری) می‌پرداخت. فرشته سوم به اژدها (سازمان ملل متحد)، وحش (پاپی‌گری)، و نبی کاذب (ایالات متحده) می‌پردازد.

اگر کسی همه، نه برخی، بلکه تمام نبوت‌های زمانی بیان‌شده از سوی پیروان میلر در دو نمودار پیشگام مقدس را بپذیرد، آن شخص باید آن حقایق را شخصاً بررسی کند. چگونه می‌توانید آنها را بپذیرید، اگر هرگز آنها را بررسی نکرده باشید؟ اگر کسانی که حقایق بنیادی را بررسی می‌کنند، آزمودن آن حقایق را مسئولیت شخصی خود قرار دهند و سپس همه آن حقایق را بپذیرند، در این صورت بر صخره بنا کرده‌اند نه بر شن.

بگذار آنان که به‌عنوان نگهبانان خدا بر دیوارهای صهیون ایستاده‌اند، مردانی باشند که بتوانند خطر را پیشاپیش مردم ببینند — مردانی که بتوانند میان حق و باطل، پارسایی و ناپارسایی فرق بگذارند.

«هشدار آمده است: نباید اجازه دهیم چیزی وارد شود که بنیاد ایمانی را که از زمانی که پیام در سال‌های 1842، 1843 و 1844 آمد، بنای خود را بر آن استوار ساخته‌ایم، متزلزل کند. من در این پیام بوم و از آن زمان تاکنون در برابر جهان ایستاده‌ام، وفادار به نوری که خدا به ما بخشیده است. ما قصد نداریم پاهای خود را از آن سکویی که در همان روزهایی که روزبه‌روز با دعایی جدی خداوند را می‌طلبیدیم و در پی نور بودیم، بر آن نهادیم، برداریم. آیا می‌پندارید که می‌توانم از نوری که خدا به من داده دست بکشم؟ این نور باید چون صخره اعصار باشد. از همان زمانی که عطا شد، مرا هدایت کرده است.» ریویو اند هرالده، 14 آوریل 1903.

برای آن که کسانی که می‌خواهند بشنوند بتوانند نبوت‌های زمانی تاریخ میلری‌ها را تحلیل کنند، لازم است به دوره‌های تاریخی‌ای بنگرند که این نبوت‌های زمانی آنها را نمایان می‌سازد. این به معنای ترسیم رویدادها بر یک خط زمانی است. وقتی دانشجوی نبوت به سطحی از تحقیق برسد که این دوره‌های نبوتی را - که میلری‌ها آنها را از کتاب مقدس شناسایی کرده و سپس با مدارک تاریخی تأیید شده‌اند - در نظر بگیرد، در جایگاهی خواهد بود تا تشخیص دهد که تاریخ آغاز آن نبوت زمانی، به‌طور نمادین نمونه تاریخ پایان همان نبوت است. با چنین دیدگاهی، دانشجو باید بیاموزد که تاریخ تکرار می‌شود. با چنین فهمی، او همچنین باید ببیند که عیسی پایان را با آغاز نشان می‌دهد.

و از خط نبوتی که پایان جهان را چون «ساختن معبدی» به تصویر می‌کشد، شاگرد باید بداند که سنگ قله نهایی وجود دارد که بر معبدی نهاده می‌شود که بر بنیاد بنا شده است. او باید به این درک برسد که بنیاد معبدی که به دست میلر به روشنایی آورده شد (که نمایانگر عیسی مسیح است، زیرا جز عیسی مسیح بنیاد دیگری را نمی‌توان نهاد)، بنیادی بود که بر زمان نبوتی بنا شده بود. چون عیسی پایان را با آغاز تصویر می‌کند، شاگرد باید همچنین ببیند که سنگ قله، سنگ نهایی معبد، باید با بنیاد متناظر باشد. بنیاد معبد برای میلر زمان نبوتی بود، اما با این همه، آن بنیاد همانا عیسی مسیح بود.

برحسب فیض خدا که به من عطا شده است، چون معمار دانا، بنیاد را نهاده‌ام و دیگری بر آن بنا می‌کند. اما هر کس مواظب باشد که چگونه بر آن بنا می‌کند. زیرا هیچ‌کس نمی‌تواند بنیانی جز آن که نهاده شده است بگذارد، که همان عیسی مسیح است. اول قرن‌تین ۱۰:۳، ۱۱.

پولس کار خود را به‌عنوان برپایی معبدی معرفی می‌کند که شالوده یا آغاز آن را او گذاشته است. او رسول غیریهودیان بود و برای نهادن بنیاد کلیسای مسیحی به‌کار گرفته شد. در همان بخش، پولس همچنین بیان می‌کند که بدن‌های ما معبد روح‌القدس هستند. همچنین معبد سلیمان و قدسگاه بیابان را داریم که بنیاد همگی‌شان عیسی مسیح دانسته می‌شود. بنیانی که میلر برای برپایی آن به‌کار گرفته شد، بنیان معبد ادونتیسیم بود، و بنیاد آن معبد بی‌تردید عیسی مسیح است؛ اما به‌طور مشخص‌تر، آن معبد با مصالحی روحانی و نبوی برپا می‌شود.

از این رو سنگ رأس نیز باید عیسی مسیح باشد، اما سنگ رأس باید همچنین قاعده‌ای نبوی ممتاز را در خود داشته باشد، زیرا به میلر مجموعه‌ای از قواعد داده شد که قاعده ممتاز پیروان میلر، یعنی اصل «سال به‌جای روز»، را در بر داشت. بدون آن قاعده، نبوت‌های زمانی تشخیص داده نمی‌شوند و بنابراین هیچ بنیانی وجود ندارد. باید در پایان قرینه‌ای باشد که عیسی مسیح (بنیاد) را نمایندگی کند؛ قرینه‌ای که قاعده‌ای ممتاز در چارچوب مجموعه‌ای از قواعد است که مکاشفه عیسی مسیح را استوار می‌سازد. این قاعده، طبعاً، قاعده «ذکر نخستین» است که نمایانگر آن صفت از شخصیت مسیح است که پایان را از آغاز مشخص می‌سازد.

در رساله دوم به تسالونیکیان، کسانی که محبت حقیقت را نپذیرفتند تا نجات یابند، حقیقت را رد کردند؛ همان‌گونه که به‌وسیله واژه یونانی‌ای نمایانده شده که از واژه عبری ساخته شده از سه حرف مشتق است و در عهد عتیق به «حقیقت» ترجمه می‌شود. آن گروه که دچار گمراهی شدید می‌شود،

چون دروغی را باور کرده بود، از بازگشت به راه‌های کهن، یعنی بنیادهای ادونتیسیم که بر روی دو نمودار مقدس نمایانده شده‌اند، سر باز زد. پس، در عبارتی که مدتی است آن را بررسی می‌کنیم، آمده است:

فرشته نیرومندی که به یوحنا تعلیم داد، کسی جز خود عیسی مسیح نبود. نهادن پای راستش بر دریا و پای چپش بر خشکی، نشان می‌دهد که او در صحنه‌های پایانی مناقشه بزرگ با شیطان چه نقشی ایفا می‌کند. این موضع بیانگر قدرت و اقتدار برتر او بر سراسر زمین است. این مناقشه از عصری به عصر دیگر قوی‌تر و سرسخت‌تر شده و همین‌گونه ادامه خواهد یافت تا صحنه‌های پایانی، آنگاه که کارکرد استادانه نیروهای تاریکی به اوج خود برسد. شیطان، متحد با انسان‌های شریر، تمام جهان و کلیساهایی را که محبت حقیقت را نمی‌پذیرند، فریب خواهد داد. اما آن فرشته نیرومند توجه می‌طلبد. او با صدای بلند فریاد می‌زند. او باید قدرت و اقتدار صدای خود را به کسانی که برای مخالفت با حقیقت با شیطان متحد شده‌اند نشان دهد. تفسیر کتاب مقدس ادونتیسیت‌های روز هفتم، جلد ۷، ۹۷۱.

در این بخش پیشین، «کلیساهایی که محبت حقیقت را نپذیرفتند» همان شریران دانیال و باکره‌های جاهل متی هستند که عاموس ۸:۱۲ بیان می‌کند هنگامی که دیگر خیلی دیر شده باشد، جست‌وجو برای پیام هشدار نهایی خدا را آغاز خواهند کرد. دیگر دیر است، زیرا آنان درباره بنیادهای ادونتیسیم دروغی را باور کردند. ادونتیسیم نخستین‌بار در سال ۱۸۶۳ به پذیرفتن آن دروغ روی آورد، و از آن پس همه‌چیز یکسره رو به سراشیبی رفت.

به‌گمانم آنچه می‌خواهم بنویسم کاملاً ذهنی است، اما از سال 1863 به این سو چه بینش پیامبرانه تازه‌ای به ادونتیسیم وارد شده است؟ الن وایت درباره پیام 1888 جونز و واگنر می‌گوید که آن همان پیامی بود که او سال‌ها ارائه می‌داد. پیام آنان ممکن است در سال 1888 برای ادونتیسیم تازه و تکان‌دهنده به نظر رسیده باشد، اما آن تازگی و آن شوک نه از پیامی نو، بلکه از کوری‌ای پدید آمده بود که از سال 1863 بر قوم خدا سایه انداخته بود.

الن وایت پیش از سال ۱۸۶۳ ادونتیسیم را در وضعیت لاودکیه‌ای تشخیص داده بود، پس کوری لاودکیه پیش از ۱۸۶۳ در حال نفوذ به ادونتیسیم بود، اما در ۱۸۶۳ کلیسا به‌طور رسمی حقیقت مربوط به «هفت بار» لایوان ۲۶ را کنار گذاشت؛ همان نخستین «نبوت زمانی» که میلر کشف کرده بود. از ۱۸۶۳ به این سو هیچ نور نبوتی در ادونتیسیم پدیدار نشده است! چه چیزی تغییر کرد؟

نخستین سنگ پی معبد که بر زمان نبوتی بنا شده بود و نمایانگر عیسی مسیح بود، در سال ۱۸۶۳ از سوی ادونتیسیم کنار گذاشته شد. نخستین سنگی که میلر در پی معبد نهاد—سنگی که بر زمانی استوار بود که مسیح در کتاب دانیال عرضه کرد و خود را به‌عنوان پلمونی، «شمارنده شگفت‌انگیز»، معرفی نمود—رد و کنار گذاشته شد. همان نخستین سنگی که میلر کشف کرد...

هنگامی که مسیح نبوت سنگ ردا شده را نقل می‌کرد، به رویدادی واقعی در تاریخ اسرائیل اشاره نمود. این واقعه با بنای هیکل نخستین پیوند داشت. هرچند در زمان ظهور نخستین مسیح کاربردی ویژه داشت و می‌بایست به‌طور خاص بر یهودیان اثر بگذارد، برای ما نیز درسی دارد. هنگامی که هیکل سلیمان برپا می‌شد، سنگ‌های عظیم دیوارها و پی و شالوده به‌طور کامل در معدن سنگ آماده می‌گردید؛ پس از آنکه آنها را به محل بنا می‌آوردند، نباید هیچ ابزاری بر آنها به‌کار می‌رفت؛ کارگران فقط می‌بایست آنها را در جای خود بگذارند. برای استفاده در پی، سنگی با اندازه‌ای غیرمعمول و شکلی ویژه آورده شده بود؛ اما کارگران جایی برای آن نمی‌یافتند و آن را نمی‌پذیرفتند. چون بی‌استفاده سر راه‌شان افتاده بود، برایشان مایه آزار بود. مدت‌ها سنگی ردا شده باقی ماند. اما چون بنایان به گذاشتن سنگ زاویه رسیدند، مدت‌ها جست‌وجو کردند تا

سنگی با اندازه و استحکام کافی و با شکل مناسب بیابند که آن جایگاه خاص را بگیرد و وزن عظیمی را که بر آن قرار می‌گرفت تحمل کند. اگر برای این جایگاه مهم انتخابی نسنجیده می‌کردند، ایمنی تمام بنا به خطر می‌افتاد. باید سنگی می‌یافتند که بتواند در برابر تأثیر آفتاب، یخبندان و توفان مقاومت کند. در زمان‌های مختلف چند سنگ برگزیده شده بود، اما زیر فشار وزن‌های عظیم خرد شده بودند. سنگ‌های دیگر تابِ آزمون تغییرات ناگهانی هوا را نمی‌آوردند. اما سرانجام توجه‌ها به همان سنگ مدت‌ها رد شده جلب شد. در معرض هوا، آفتاب و طوفان بوده، بی‌آنکه کوچک‌ترین ترک از خود نشان داده باشد. بنایان این سنگ را بررسی کردند. همه آزمون‌ها را جز یکی تاب آورده بود. اگر می‌توانست آزمون فشار شدید را تاب بیاورد، تصمیم گرفتند آن را به‌عنوان سنگ زاویه بپذیرند. آزمون انجام شد. سنگ پذیرفته شد، به جایگاه تعیین‌شده‌اش آورده شد و معلوم گردید که کاملاً متناسب است. در رؤیایی نبوی، به اشعیا نشان داده شد که این سنگ نمادی از مسیح است. او می‌گوید:

'خود خداوند لشکرها را تقدیس کنید؛ و او ترس شما باشد و او هراس شما. و او برای شما مقدسگاه خواهد بود؛ اما برای هر دو خاندان اسرائیل سنگ لغزش و صخره لغزش، و برای ساکنان اورشلیم دام و تله خواهد بود. و بسیاری از ایشان خواهند لغزید و خواهند افتاد و شکسته خواهند شد و در دام خواهند افتاد و گرفتار خواهند شد.' در رؤیای نبوی که تا ظهور نخستین امتداد می‌یابد، به نپی نشان داده می‌شود که مسیح باید محنت‌ها و آزمون‌هایی را متحمل شود که رفتار با سنگ زاویه اصلی در هیکل سلیمان نماد آن بود. 'پس خداوند یهوه چنین می‌گوید: اینک در صهیون سنگی را برای بنیاد می‌نهم، سنگی آزموده، سنگ زاویه‌ای گران‌بها، بنیانی استوار؛ هر که ایمان آورد شتاب نخواهد کرد.' اشعیا 28:16؛ 8:13-15؛ 28:16.

در حکمت بی‌نهایت خویش، خدا سنگ بنا را برگزید و خود آن را نهاد. او آن را «بنیادی استوار» نامید. تمام جهان می‌تواند بارها و اندوه‌های خود را بر آن بگذارد؛ همه را تاب می‌آورد. با نهایت اطمینان می‌توان بر آن بنا کرد. مسیح «سنگ آزموده» است. کسانی که به او توکل می‌کنند، هرگز ناامیدشان نمی‌کند. او هر آزمونی را از سر گذرانده است. فشار گناه آدم و گناه نسل او را تاب آورده و چیره‌تر از هر فاتحی بر نیروهای شر پیروز شده است. او بارهایی را که هر گناهکار توبه‌کار بر او افکنده، بر دوش کشیده است. در مسیح دل‌گناه‌کار آسایش یافته است. او همان بنیاد استوار است. هر که او را تکیه‌گاه خویش سازد، در امنیت کامل می‌آساید.

در نبوت اشعیا، مسیح هم بنیانی استوار و هم سنگ لغزش اعلام شده است. رسول پطرس، که به الهام روح‌القدس می‌نویسد، به روشنی نشان می‌دهد که مسیح برای چه کسانی سنگ بنیاد است و برای چه کسانی صخره لغزش:

«اگر واقعاً چشیده‌اید که خداوند نیکوست. نزد او بیابید، نزد آن سنگ زنده‌ای که هرچند از سوی انسان‌ها مردود شد، اما از جانب خدا برگزیده و گران‌بهاست؛ شما نیز، همچون سنگ‌های زنده، بنا می‌شوید تا خانه‌ای روحانی باشید و کهناتی مقدس، تا قربانی‌های روحانی تقدیم کنید که به واسطه عیسی مسیح نزد خدا مقبول است. از این‌رو در کتاب مقدس نیز آمده است: اینک، در صهیون سنگ زاویه‌ای می‌نهم، برگزیده و گران‌بها؛ و هر که بر او ایمان آورد، شرمسار نخواهد شد. پس برای شما که ایمان دارید، او گران‌بهاست؛ اما برای نافرمانان، همان سنگی که بنیایان رد کردند، سر زاویه شد، و سنگی برای لغزش و صخره‌ای که باعث لغزش است، برای آنان که به کلام می‌لغزند، زیرا نافرمانند.» اول پطرس ۳: ۸-۱۱.

برای کسانی که ایمان دارند، مسیح بنیانی است استوار. آنان همانانی‌اند که بر صخره می‌افتند و شکسته می‌شوند. در این‌جا تسلیم شدن در برابر مسیح و ایمان به او به تصویر کشیده شده است. بر صخره افتادن و شکسته شدن یعنی از خودرستکاری دست کشیدن و با فروتنی کودکانه نزد مسیح رفتن، از گناهان خود توبه کردن و به محبت بخشاینده او ایمان آوردن. و نیز با ایمان و

اطاعت است که بر مسیح، به‌عنوان بنیان خود، بنا می‌کنیم.

بر این سنگ زنده، هم یهودیان و هم غیریهودیان می‌توانند بنا کنند. این تنها بنیادی است که می‌توانیم با اطمینان بر آن بنا کنیم. برای همگان به اندازه کافی جا دارد و آن‌قدر نیرومند است که وزن و بار تمام جهان را تاب بیاورد. و به‌واسطه پیوند با مسیح، سنگ زنده، همه کسانی که بر این بنیاد بنا می‌کنند، به سنگ‌های زنده تبدیل می‌شوند. بسیاری به کوشش‌های خود تراشیده، صیقل‌خورده و آراسته می‌شوند؛ اما نمی‌توانند «سنگ‌های زنده» شوند، زیرا با مسیح پیوند ندارند. بدون این پیوند، هیچ‌کس نمی‌تواند نجات یابد. بدون حیات مسیح در ما، نمی‌توانیم در برابر طوفان‌های وسوسه ایستادگی کنیم. امنیت جاودانی ما در گرو این است که بر آن بنیاد استوار بنا کنیم. امروز، انبوهی از مردم بر بنیادهایی بنا می‌کنند که آزموده نشده‌اند. وقتی باران ببارد، و طوفان به خروش آید، و سیلاب‌ها فرا برسند، خانه‌شان فرو خواهد ریخت، زیرا بر صخره ابدی، سرسنگ زاویه، یعنی مسیح عیسی، بنا نشده است.

«برای آنان که به کلام می‌لغزند، زیرا نافرمان‌اند»، مسیح صخره‌ای است که موجب لغزش می‌شود. اما «سنگی که بنایان آن را رد کردند، همان سر زاویه شده است.» همچون آن سنگ مردود، مسیح در مأموریت زمینی خود بی‌اعتنایی و آزار را تحمل کرده بود. او «از جانب مردم خوار و مردود بود؛ مرد دردها و آشنا با رنج: ... او خوار شمرده شد و ما او را به حساب نیاوردیم.» اشعیا ۵۳:۳. اما زمان جلال یافتن او نزدیک بود. با رستاخیز از میان مردگان، او به‌عنوان «پسر خدا با قدرت» اعلام خواهد شد. رومیان ۱:۴. در بازگشت دومش، او به‌عنوان خداوند آسمان و زمین آشکار خواهد شد. آنان که اکنون در صدد مصلوب کردن او بودند، عظمتش را خواهند شناخت. در برابر تمامی جهان، آن سنگ مردود سر زاویه خواهد شد.

و «هر که آن بر او فرو افتد، او را خرد خواهد کرد.» مردمی که مسیح را رد کردند، به‌زودی قرار بود نابودی شهر و ملت خود را ببینند. جلالشان درهم می‌شکست و چون غبار پیش باد پراکنده می‌شد. و چه چیزی بود که یهودیان را نابود کرد؟ همان صخره‌ای بود که اگر بر آن بنا می‌کردند، مایه امنیتشان می‌شد. همان نیکویی خدا که خوار شمرده شد، همان عدالت که رانده شد، همان رحمت که ناچیز انگاشته شد. آدمیان خود را در مخالفت با خدا قرار دادند، و هر آنچه می‌توانست نجاتشان باشد، به تباهی‌شان بدل شد. هرآنچه خدا برای حیات مقرر کرده بود، برای آنان به مرگ انجامید. در مصلوب کردن مسیح به دست یهودیان، نابودی اورشلیم نهفته بود. آن خون ریخته‌شده بر جلجتا، همان سنگینی بود که آنان را، هم در این جهان و هم در جهان آینده، به ورطه هلاکت فرو برد. همین‌گونه خواهد بود در آن روز بزرگ انجامین، هنگامی که داوری بر ردکنندگان فیض خدا فرود آید. مسیح، سنگ لغزش ایشان، آنگاه در نظرشان همچون کوهی انتقام‌گیر جلوه خواهد کرد. جلال چهره او که برای پارسایان حیات است، برای شیران آتشی سوزان خواهد بود. به سبب محبتی که رد شد و فیضی که خوار شمرده شد، گناهکار هلاک خواهد شد.

با تمثیل‌های بسیار و هشدارهای مکرر، عیسی نشان داد که رد کردن پسر خدا از سوی یهودیان چه نتیجه‌ای در پی خواهد داشت. با این سخنان، او همه کسانی را در هر عصر خطاب می‌کرد که از پذیرفتن او به‌عنوان نجات‌دهنده خویش سر باز می‌زنند. هر هشدار برای آنان است. هیکل بی‌حرمت‌شده، پسر نافرمان، باغداران بدکار، و بنایان خوارشمار، در تجربه هر گناهکار همتایی دارند. مگر آن‌که توبه کند، هلاکتی که آنان از پیش حکایت از آن می‌کردند نصیب او خواهد شد. اشتیاق اعصار، 597-600.

این را در مقاله بعدی ادامه خواهیم داد.